

پرسش و پاسخی با شهروند / امروز

شرط پاسداری از «حافظه تاریخی» اندیشیدن در آزادی است

آن چه که در زیر می‌خوانید متن کامل پرسش و پاسخی است که با هفته نامه شهروند / امروز انجام گرفته که بخش اعظم ولی نه تمامی آن در شماره‌ی پنجم این نشریه انتشار یافته است. (ش.و.)

(۱) آیا به نظر شما ما با مشکلی به نام فقدان حافظه تاریخی در میان جامعه ایرانی مواجهیم؟ اگر به فقدان آن اعتقاد دارید، علل آن را در چه می‌دانید؟

حافظه تاریخی چون هر یادی در ذهنیت انسانی در معرض خطر پاک شدن و فراموشی است. حافظه به وجود می‌آید پس می‌تواند ناپدید شود. پس فقدان آن مطرح می‌باشد. حافظه تاریخی را باید پاس داشت. پاسداری و مراقبت کرد تا از یاد نرود. بدین منظور باید همواره حافظه را «به یاد آورد». از آن یاد کرد، هم در گفتار و هم در نوشتار. یادآوری و باز-یادآوری حافظه تاریخی شرط ماندن آن در پیش ماست.

دلیل فقدان حافظه تاریخی در یک جامعه را نباید در شرایط بیولوژیکی، نژادی، قومی یا ملیتی و یا در ذات یا گوهر انسان های آن جامعه جست. میان جامعه‌ی ایرانی و دیگر جوامع، در رابطه با حفظ یا عدم حفظ حافظه تاریخی، وجود یا فقدان آن، فرقی چندانی نیست. تنها تمایز را باید در شرایط سیاسی-اجتماعی جامعه یعنی در آن امر دانست که برای ایجاد و حفظ حافظه تاریخی، برای یادآوری و باز-یادآوری آن، جامعه باید اسباب و لوازمی را به کار گیرد. نیرویی را بسیج کند. مبارزه و جدالی را به رغم همه‌ی موانع و مشکلات به طور دائم به پیش برد.

باید دانست که کارزار حفظ حافظه تاریخی چون امر سوگ می‌ماند. امر سوگ (۱) در مورد آنی‌ست، آن عزیزی است که از دست رفته است اما باید زنده نگهداشته شود. پس باید پاس و سپاس داشت آن را. باید به رسمیت شناخت آن را. هایدگر در مورد امر «به خاطر سپردن»، «یادکردن» و همچنین امر «پاس» و «سپاس» که حفظ حافظه تاریخی چون رخدادی گذشته را می‌توان جزو آن دانست، مساله‌ی تأمل برانگیزی طرح می‌کند که شاید در این بحث به یاری ما آید. این گفته‌ی او ما را به آن چه که پرسش اصلی شماست نزدیک می‌کند. یعنی به دریافت دلیل وجودی حافظه تاریخی یا فقدان آن. به درک علت ماندگاری حافظه تاریخی یا فراموش شدن آن، در شرایط جامعه‌ی ایران. او در آن چیست که اندیشیدن خوانندش می‌نویسد:

« یاد و سپاس در اندیشه آرمیده و موجودند. «یاد» به معنای تجمعی درونی و دائم است. راجع به چیزی است که در ذات خود، با خطاب خود، جان را تسلی و جرئت می‌بخشد. یاد در اصل حاکی از ماندن است. ماندن به صورت جمع شدنی دائم در جوار... نه تنها در جوار چیزی گذشته و سپری گشته بلکه به همین ترتیب در جوار آن چه حاضر است و در جوار آن چه ممکن است فرا رسد. امر گذشته، امر حاضر و امر آینده در یگانگی حاضر بودن در جوار ما و با این حال خاص، ظاهر می‌گردند.

«[...] در یاد، تنها خصوصیت فکری وفادار و جوهرین حکمفرما نیست، بلکه، هم زمان، خصوصیت نگهداشتی غالب است که خود را کنار نمی‌کشد و دست بر نمی‌دارد... محکم نگه داری از طریق یادکردن که به زبان لاتین *memoria* گویندش، همان قدر به امر گذشته مربوط است که به حال و آینده. پیش از همه، این گذشته است که زنده نگهداری اش

دشوار و سخت است، چون از میان ما گریخته است. هم از این رو ست که معنای نگهداشت، از این پس، محدود به امر گذشته می شود که از طریق یاد و نبش قبر هر دم زنده می شود. اما از آن جا که این جنبه ی محدود به امر سپری گشته، از اصل و اساس، به تنهایی معنای یاد را در ذاتش بر نمی سازد، برای نامیدن نگهداشت امر گذشته و باز-فراخوانی گذشته، واژه ای ساخته می شود؛ بازاندیشی، یادآوری...

[...] کلمات «تفکر»، «یاد» و «سیاس» روابطی واقعی را آشکار می کنند. ولی هنوز ما به کنه وحدت ذاتی آن ها پی نبرده ایم. به ویژه، یک چیز، بیش از همه، در ابهام و تاریکی می ماند. و آن رابطه ی میان «اندیشه»، «یاد» و «سیاس» است، البته نه بر معنا و دلالت های رایج کلمات در کاربرد معمول شان، بلکه در اصل و به واقع امر...

[...] آن چیزی که به ما بخشیده می شود، تفکر است... این چیز اهدا شده، این آن چه برای فکر کردن داده می شود، اندیشه انگیز ترین امر است. همین اندیشه انگیز ترین امر است که سیاس داشتن آن، بر ماست

[...] سیاس اصیل هرگز در آن نیست که خودمان با هدیه ای سر برسیم و صرفاً هدیه را با هدیه جبران کنیم. بر عکس، والاترین سیاس آن است که صرفاً فکر کنیم. بی اندیشیم به آنی که اصیلاً برای فکر کردن داده می شود.

همه ی سیاس از بدو تا ختم به قلمرو ذاتی تفکر تعلق دارد. اما تفکر، فکرش را به آنی می دهد که فی نفسه و از جانب خود خواهان اندیشیده شدن است و بنا بر این از اصل و اساس اش فکر می طلبد. تا آن جا که به اندیشه انگیز ترین امر فکر می کنیم، اصیلاً سیاس می داریم. تا آن جا که فکر کنان، جمع خاطر بر اندیشه انگیز ترین امر داریم، ساکن ساختی هستیم که همه ی ذکر و فکر در آن مجتمع می گردد.

تجمع اندیشه در باره ی آن چه باید اندیشیده شود چیزی است که ما آن را یاد می نامیم.» (۲)

حافظه تاریخی اندیشیدن است به رخدادها. رخدادهای گذشته، رخدادهایی که فرا می رسند و رخدادهایی که می توانند در آینده فرارسند. اما نه هر اندیشیدنی بلکه اندیشه ای که پرسمان دارد. اندیشه ای که همواره باید بازاندیشی کند تا ماندگار شود. اندیشه ای که به نقد می کشد و در آموزاندن خود می آموزد. در تغییر خارج از خود، خود تغییر می کند. اندیشه ای که در ناآرامی خود، در کشف ریشه ها و علت ها، از باطل شدن ایقان ها و مسلم های خود نمی هراسد. به پیشواز نابهنگامی، نامنتظره، ناممکن، رخداد، اتفاق و امر ناشناخته، استثنایی و مفرد می رود. چنین به واقع اندیشیده کردنی است که «ایده» ساز است. ایده ای مستقل از ایدئولوژی ها و سیستم های دولتی. مستقل از قدرت های حاکم. مستقل از Doxa یا آنی که «افکارعمومی» نامندش. چنین اندیشه ای که همانا «یاد» و «سیاس» است در یادمانی و امر به رسمیت شناختن رخداد، اندیشه ای است که می تواند حافظه تاریخی را بسازد، پرورش دهد، آن را «محکم نگهداری» کند و زیر مراقبت نزدیک خود قرار دهد. اما چنین اندیشه ای که از حافظه تاریخی در مقابل فراموشی پاسداری می کند، تنها در آزادی وجدان، اندیشه و بیان ممکن و میسر می شود.

اگر در جامعه ی ایران چیزی به نام «مشکل حافظه تاریخی» وجود دارد که دارد، اگر با فقدان آن یا ناپایداری آن روبه رو هستیم که هستیم، اگر حافظه ی تاریخی ما زود تر از جوامع آزاد پاک و محو می شود که می شود، دلیل اصلی و ریشه ای آن را باید در فقدان آزادی در جامعه و به ویژه آزادی اندیشه جست. مقصر را باید در نبود آزادی مستمر و پایدار برای اندیشیدنی آزاد، مستقل و بدون هراس به تاریخ، فرهنگ، سیاست، دین و غیره پیدا کرد.

۲) برخی نظر بر این دارند که در بین ایرانیان نه بی حافظگی تاریخی که کوتاه مدت بودن این حافظه شایع است؛ چنین تلقی و تصویری با چه سنجه ای قابل ارزیابی است و اصولاً در مقایسه با چه کشورها و جوامعی ضعف حافظه تاریخی ما عیان تر می شود؟ آقای دکتر همایون کاتوزیان نظر بر این دارند که «ایران برخلاف جامعه دراز مدت اروپا جامعه ای کوتاه مدت بوده است. در این جامعه تغییرات - حتی تغییرات مهم و بنیادین - اغلب عمری کوتاه داشته است.» و برای توصیف جامعه کوتاه مدت ایران آن را «جامعه کلنگی» نامیده، یعنی جامعه ای که بسیاری از جنبه های آن - سیاسی، اجتماعی، آموزشی و ادبی - پیوسته در معرض این خطر است که هوی و هوس کوتاه مدت جامعه با کلنگ به جاننش افتد. آیا با مبنای این قیاس بین ایران و جوامع اروپایی موافقتی؟

چنین قیاسی را البته می‌توان انجام داد، اما در مورد هر جامعه‌ای که شرایط ایجاد و ابقای حافظه تاریخی را فراهم نکند و در آن جهت اسباب و لوازم مناسب را به عمل در نیاورد، همین قضاوت را می‌توان کرد. ویژگی خاص و منحصر به فردی که مربوط به ایرانیان و خصلت‌های ذاتی، فرهنگی یا قومی آنها باشد در این موضوع و در هیچ موضوع سیاسی - اجتماعی دیگر عمل نمی‌کند.

حافظه تاریخی برای پایدار ماندن در درازمدت، همان طور که گفتیم، نیاز مبرم و حیاتی به آزادی و دموکراسی دارد که شرایط مناسب برای آزاداندیشی را فراهم می‌کنند. نیاز به روشنفکران، تاریخ‌نویسان، فرهنگیان، فعالین سیاسی و به طور کلی مردمانی دارد که برای محکم نگهداری حافظه تاریخی در برابر دولت‌ها، قدرت‌ها و طبقات حاکم یعنی در برابر نیروهایی که تمایلی به حفظ حافظه تاریخی ندارند به ویژه اگر ناسازگار با منافع آنها باشد، سخت و کوشا مبارزه و مقاومت کنند. نیاز به آموزگاران مستقل اندیشی دارد که از دبستان تا دانشگاه، از کودکی تا نوجوانی، شاگردان‌شان را در تابش نور آگاهی و شناخت تاریخ گذشته‌ی شان - در بزرگی‌ها و پستی‌هایش - قرار دهند. حفظ حافظه تاریخی تنها توسط نهادهای آموزشی صورت نمی‌گیرد بلکه در کانون خانواده نیز، در درازای تربیتی که والدین به فرزندانشان می‌دهند، انجام می‌پذیرد. هم چنین در رسانه‌ها، کتاب‌ها، انجمن‌ها و مجمع‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی؛ در ادبیات، رمان نویسی، هنر، تئاتر و سینما؛ در مراسم، جشن‌ها و یادبودها... این‌ها همه اسباب و آلات حفظ و نگهداری پایدار حافظه تاریخی‌اند که تنها و تنها در آزادی امکان پذیر می‌باشند.

اما اگر حافظه تاریخی را باید نگهداری کرد و زیر مراقبت قرار داد، این نگهداری و مراقبت به منظور و با هدف فراروی از گذشته و حال است و نه از برای رجعت به گذشته و یا حفظ آنی که هست. حافظه تاریخی از جمله برای جلوگیری و پیش‌گیری از تکرار فاجعه است. برای درس‌گیری از تجارب خوب و بد گذشته است. برای دگرسازی خود و جامعه است. برای پیش روی به سوی رهایی خود و جامعه است. بی شک چنین پیکاری، برای تغییر و دگرگونی وضع موجود، با بهره‌گیری از حافظه تاریخی، می‌تواند عوارض نامطلوبی نیز داشته باشد. کار دگرسازی بدون تخریب میسر نیست و در این راه گاه تر و خشک با هم می‌سوزند.

هم زمان باید نوجه کنیم که تنها در ایران نیست که جامعه فراموش‌کار می‌شود، حافظه‌اش را از دست می‌دهد و به قول آقای کاتوزیان «هوی و هوس کوتاه مدت با کلنگ به جان» تغییرات بنیادین می‌افتد. در این مورد نمونه‌ای را در تاریخ اروپا می‌توان مصداق قرار داد: بازگشت حاکمیت سلطنت و کلیسا در فرانسه چند سال پس از انقلاب ۱۷۸۹ که جمهوری و جدایی دولت و دین (لانیسیته) را در این کشور برای مدتی کوتاه برقرار می‌کند. در مورد ایران نیز می‌توان به دو کودتای رضاخان و ۲۸ مرداد اشاره کرد. هر دو آن‌ها تجاوز و کودتا بر علیه دو حافظه تاریخی بزرگ و ارزشمند مردم ما بودند: انقلاب مشروطه و جنبش ملی کردن صنعت نفت.

۲) طبق نظر جان هرولد پلام، استاد برجسته تاریخ دانشگاه کمبریج در قرن هجدهم: «این تصاحب "گذشته" توسط طبقات وضع و حاکم و محروم داشتن توده رعایا و طبقه زحمتکش، پدیده‌ای بس همه گیر در سراسر تاریخ مضبوط بشری است.» با وجود چنین دیدگاهی، آیا باید کوتاه مدت بودن حافظه تاریخی ایرانیان را خصلتی جامعه‌شناختی و روان‌شناختی در ذهن و ضمیر تک تک آحاد جامعه دانست یا طبق عقیده هرولد پلام تقصیر متوجه حاکمیت است و سلطه استبداد در جامعه عمده‌ترین عامل تضعیف حافظه تاریخی است؟ استبدادزدگی تاریخی مقصر اصلی در ضعف حافظه تاریخی است یا برعکس؟

حافظه تاریخی زمانی عمری کوتاه خواهد داشت که از آن «محکم نگهداری» نشود. برای محکم‌نگهداری حافظه، برای جلوگیری از فراموشی، گفتیم که نیاز به آزادی اندیشه است اما نه هر نوع اندیشه‌ای بلکه آزاد اندیشی در ریشه یابی و نقد و بازبینی پدیدارهای تاریخی، اجتماعی... مستقل از قدرت‌ها، دولت‌ها و سیستم‌های حاکم، مستقل از افکار و آرای عمومی. پس اساسی‌ترین عامل تضعیف حافظه تاریخی در جامعه عدم آزادی و دموکراسی است که بدون آن‌ها اسباب و آلات لازم برای ایجاد حافظه تاریخی و پاسداری از آن فراهم نمی‌شوند.

در این میان هیچ ضمیری، باطنی و ذاتی عمل نمی‌کند. رویکرد فلسفی مورد توجه ما به «مساله‌ی حافظه تاریخی» و به طور کلی به چیزه‌های انسانی و اجتماعی، کاری با جوهر و گوهر (essence) چیزه‌ها ندارد بلکه به قول ژیل دولوز

همواره «شرایط چیزها را مد نظر قرار می‌دهد: «در چه شرایطی؟، در کجا؟ در چه زمانی؟ چگونه و غیره؟ برای ما که کار فلسفه را اختراع و ایجاد مفهوم *concept* می‌دانیم، مفهوم باید سخن از رخداد کند(۳) و نه ذات.»(۴)

اما در مورد دولتیان و طبقات حاکم، اگر چه نقش آن‌ها هم در «تصاحب گذشته» (به قول نویسنده‌ای که نام بردید) و هم در ممانعت از ایجاد حافظه‌ای مغایر با منافع و موقعیت‌شان، مهم و تعیین کننده است، اما نباید فراموش کرد که جنگ و جدال بر سر مساله‌ی حافظه تاریخی تنها مابین پائینی‌ها و بالائی‌ها رخ نمی‌دهد بلکه در خود جامعه و در درون خود مردمان، چه زحمتکش‌شان و چه دیگر اقشار مردم، جریان دارد. به ویژه زمانی که این حافظه تاریخی تعصبات ملی یا دینی را برانگیزد. به ویژه و مهم تر از همه زمانی که نقش و مسئولیت ملتی در فاجعه‌ای تاریخی، کشتاری عظیم، قتل و عامی در مقیاسی هواناک... مطرح می‌شود. در این جا همواره این خطر وجود دارد که نزد عموم مردم، و نه تنها حاکمان، تمایل به «فراموشی» تاریخ سیاهی که به گونه‌ای هر چند متفاوت **مسئولیت همه را به میان می‌کشد** بر تمایل به «پادآوری» آن چیره شود.

موارد این فجایع تاریخی که همواره در حافظه‌ی بشر باید باقی بمانند، حد اقل در تاریخ صد ساله‌ی گذشته در جهان کم نیستند. در این جا تنها به چند نمونه اشاره می‌کنیم: قتل و عام ارامنه در ترکیه ی «جوانان ترک» در سال ۱۹۱۶، کشتار جمهوری خواهان در جنگ داخلی اسپانیا توسط فرانکو (۱۹۳۶ - ۱۹۳۹)، قتل و عام یهودیان توسط نازیسم (هولوکوست)، پدیدار نازیسم و فاشیسم در آلمان و ایتالیا، پَتَنیسم(۵) در فرانسه، استالینیسم در اتحاد شوروی، جنایات اسرائیلی‌ها در فلسطین، کشتار جمعی در کامبوج پل پوت، در شیلی پینوشه، در آفریقای دیکتاتورها و در این سال‌های اخیر در بالکان و در بسیاری دیگر از مناطق مختلف جهان. در ایران جمهوری اسلامی تنها به دو نمونه از جنایات متعدد این رژیم طی بیش از سی سال از حاکمیت‌اش اشاره می‌کنیم: کشتار فجیع زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ و قتل‌های زنجیره‌ای در سال ۱۳۷۷.

همه‌ی این‌ها ما را از برای چه فرا می‌خوانند؟ وظیفه‌ی هر یک از انسان‌های روی این زمین خاکی، وظیفه‌ی هر یک از ما چون ایرانی یا غیر ایرانی است که جنایات علیه بشریت را همواره به خاطر داشته باشیم، به یاد آوریم و در حافظه تاریخی خود برای همیشه ثبت کنیم. تنها در پرتو این بازاندیشی مستمر تاریخ در سیاه‌ترین و تبه‌کارترین زمان‌هایش، تنها از طریق این «یاد»، «پاس» و «به رسمیت شناختن» است که شاید بتوان - بی آن که مسلم باشد - از تکرار چنین فاجعه‌هایی جلوگیری کرد و بر سرلوحه‌ی تاریخ از این پس نوشت:

این‌ها، هرگز نه!

(۱) به نقل از *آن چیست که اندیشیدن خوانندش*، مارتین هادیکر، برگردان از سیاوش جمادی با تغییرات و اصلاحاتی از من و با استفاده از متن فرانسوی. صفحات ۲۸۲ تا ۲۹۰ در متن فارسی از انتشارات ققنوس به سال ۱۳۸۸ و صفحات ۱۴۴ تا ۱۵۰ در متن فرانسه از انتشارات *Quadrige / puf*، به سال ۱۹۹۹.

(۲) امر سوگ : Travail de deuil

(۳) رخداد: Evénement

(۴) ژیل دولوز Gilles Deleuze در: *Pourparlers 1972 - 1990*

(۵) دولت شبهه فاشیستی فرانسه در ویشی (۱۹۴۱ - ۱۹۴۵) به ریاست پتن *Pétain*.